

مروری بر چند نظریه در عرصه جنبش‌های اجتماعی: یک رویکرد انتقادی

دکتر ناصر هادیان



چکیده

انقلاب پدیده‌ای بس پیچیده است در تبیین کامل و پیش‌بینی علمی آن بسادگی میسر نیست. از دیرباز اندیشمندان فراوانی از منظرهای گوناگون سعی نموده‌اند که آموزه‌های فراگیر و جامع‌دین مورد این پدیده شگرف ارایه نمایند، لکن امروزه بسیاری از آنان بر این اصل که «پیشهاد یک تئوری بزرگ و یا فرارهیافت در این زمینه وهمی بیش نیست»، متفق هستند.

به دیگر سخن، به رغم آن که هر یک از دانشمندان علوم اجتماعی کوشیده‌اند با توجه به نقاط ضعف نظریه‌پردازی‌های پیش از خود در مورد انقلاب، به نظریه مطلوب‌تری برسند، اما ماهیت پیچیده این پدیده اجتماعی در کنار محدودیت‌های کم و بیش موجود در روش‌های مورد استفاده در علوم اجتماعی باعث شده که هر یک از اندیشمندان برخی از ابعاد انقلاب را نینند و بر برخی از

لجساد آن بیش از حد لازم تکیه کنند. نظریه‌های انقلاب مانند سایر نظریه‌ها چشم‌اندازی هستند که از منظر آن‌ها می‌توان به انقلاب نگریست اما هرگز نمی‌توان انتظار داشت که این چشم‌انداز محدود بتواند ما را به دیدن همه وجوه پدیده قادر سازد.



اندیشمندان، فلاسفه و دانشمندان علوم اجتماعی همواره کوشیده‌اند دگرگونی اجتماعی و انقلاب‌های اجتماعی را مفهوم‌بندی و تحلیل کنند. انقلاب‌های اجتماعی هم به دلیل دگرگونی‌های عظیمی که به همراه می‌آورند و هم به دلیل این که نکات بسیاری را درباره ساختارهای اجتماعی و قدرت ایدئولوژیک آشکار می‌سازند مورد مطالعه دانشمندان قرار می‌گیرند.

انقلاب پدیده‌ای پیچیده است که به رغم تلاش‌های فراوان فلاسفه و دانشمندان برای فهم آن، به اعتراف خود اندیشمندان نکات مبهم فراوانی درباره آن وجود دارد که مانع از تبیین کامل و پیش‌بینی علمی آن می‌شود. الکی دوتوکویل در فراز جالبی در مورد انقلاب فرانسه، می‌نویسد:

ما به مدت شصت سال با این تصور که پایان انقلاب را دیده‌ایم خود را فریب می‌دادیم. در هجدهم برومر انتظار می‌رفت که انقلاب پایان یابد، و دوباره در سال ۱۸۱۴ چنین تصویری به وجود آمد. من شخصاً در سال ۱۸۳۰ فکر می‌کردم انقلاب احتمالاً پایان یافته است، یعنی هنگامی که دموکراسی در حرکتش هر حق دیگری به جز حق مالکیت را پایمال و تخریب کرده و در برابر حق باستانی و ضروری مالکیت متوقف شده بود. فکر می‌کردم انقلاب مانند یک اقیانوس بالاخره ساحل خود را یافته است ولی در اشتباه بودم. اکنون واضح است که این جزر و مد ادامه دارد و دریا هنوز هم بستر خود را وسعت می‌بخشد، بنابراین ما نه تنها پایان انقلاب شگفت‌انگیزی را که قبل از زمان ما شروع شده بود ندیده‌ایم بلکه فقط به زحمت شاهد تولد نوزادی بوده‌ایم. جامعه فرایندی رو به بهبود و اعتدال نیست بلکه فرایند تغییر و تحول است.

هنوز هم با وجودی که دهها دهه از زمانی که توکویل عبارات فوق را بیان کرده می‌گذرد و تلاشهای علمی فراوانی با تکیه بر رهیافت‌ها و برداشتهای مختلف و در سطوح مختلف تحلیل، برای درک انقلاب صورت گرفته، به نظر می‌رسد همه این تلاشها با مشکلات متعددی روبرو شده‌اند. در این مقاله نظریه‌های انقلاب اجتماعی مارکس، گسر، هانتینگتون، تیلی و جانسون به عنوان تعدادی از بزرگترین و ذی‌نفوذترین نظریه‌پردازانی که به مفهوم بندگی و تبیین علل، فرایندها و پیامدهای انقلاب‌های اجتماعی پرداخته‌اند، مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد.

نظریه انقلاب مارکس

مطمئناً مارکس یکی از فلاسفه اجتماعی پیشتازی است که مفهوم انقلاب را عمومیت بخشیده است. برخلاف افلاطون و ارسطو که هدفشان از مطالعه و یافتن علل انقلاب و بی‌ثباتی سیاسی اجتناب از آنها بوده، مارکس بیشتر به منظور تسریع آن، به مطالعه آن پرداخته است. او یکی از پیچیده‌ترین و مؤثرترین نظریات را در خصوص انقلاب ارائه کرده که تا یک قرن بعد قدرت و نفوذ آن بر جوامع دانشگاهی احساس می‌شود. مارکس با گرایش مادی‌گرایانه و ذهن دیالکتیکی خود به کاوش در تاریخ پرداخت تا «بزرگراهها» و «نقشه» حوادث پیشین را «برملا» سازد و به «کشف» حوادث آینده نایل گردد. تاریخ نوع بشر از نظر وی تاریخ مبارزه طبقاتی بود. اقلیتی صاحب قدرت که اکثریت مردم را استثمار می‌کنند؛ و ابزار تولید را در اختیار و کنترل خود دارند و اکثریتی که چیزی جز کار خود ندارند. وی سعی کرده است تعارضات موجود میان نیروهای تولید - مخصوصاً تکنولوژی - و روابط اجتماعی تولید - ایدئولوژی، ارزشها و فرهنگ - را نشان دهد. وی خاطر نشان کرد که هرگاه این تضادها و تعارضات به میزانی کافی شدت یافته و فقر در جامعه فراگیر شده، وقوع یک انقلاب مشکل را حل و جامعه را به عصر دیگری هدایت کرده است. وی مفهوم مادی‌گرایانه تاریخ را صورت‌بندی کرد. مفهومی که نقطه اطمینان و اصل اساسی آن این است که احکام و قوانینی که برگزیده حکومت می‌کردند، بر آینده نیز حکومت خواهند کرد تا بزرگراه تاریخ به مقصد از پیش تعیین شده خود یعنی کمونیسم برسد. شاخص‌های عمده در نظریه انقلاب مارکس عبارتند از: رابطه و مبارزه طبقاتی؛ تعارض میان نیروهای تولید و رابطه اجتماعی تولید؛ و فقر گسترده. البته

مارکسیست‌های قرن حاضر با تأکید بر هر کدام از این شاخص‌ها و یا افزودن عوامل جدیدی بدانها، نظریه انقلاب مارکس را توسعه بیشتری بخشیده‌اند.^(۱) بسیاری از منتقدان مشکلات عمده نظریه انقلاب مارکس را بیان داشته‌اند:

۱- این نظریه به شکل غیرقابل قبولی تعین‌گرایانه و تقلیل (تحویل)‌گرایانه است: تمامی علل و پیش‌شرطها به عوامل اقتصادی تقلیل یافته‌اند.

۲- این نظریه به صورت توجیه‌ناپذیری تکاملی است. چنانکه در بالا اشاره شد، مارکس معتقد بود که تاریخ تحت حاکمیت مجموعه احکام و قوانین از پیش تعیین شده قرار داشته است و دارد. تاریخ خود را در اختیار گذر زمان قرار داده است و هر مرحله از این گذر الزاماً «پیشرفته‌تر» و «بهتر» از مراحل پیش از خود است. انقلابها لوکوموتیوهای مهم فرایند تاریخ هستند. هیچ‌گونه شواهد و توجیه نظری، منطقی و تجربی در تأیید این ادعا وجود ندارد.

۳- پیوندی میان شرایط عینی (تعارض طبقاتی، تضاد میان نیروهای تولید و رابطه اجتماعی تولید) و وقوع انقلاب وجود ندارد و یا به روشنی ارائه نشده است.

۴- چنانکه توکویل^(۲) ابتدا نشان داد، فقر عامل اساسی انقلاب در فرانسه نبود. در واقع وی مدعی بود که کشاورزان فرانسه قبل از سال ۱۷۸۹ برخوردارتر از هم‌تایان خود در دیگر نقاط اروپا بودند. کرین بریتون^(۳) نیز به همین مطلب اشاره دارد. بریتون پس از مطالعه انقلاب‌های انگلستان، فرانسه، آمریکا، و روسیه نتیجه گرفت که انقلاب در جوامعی به وقوع می‌پیوندد که:

- الف) اقتصاد بهبود و پیشرفت داشته باشد؛ علوم انسانی
- ب) تعارض طبقاتی و منزلتی بالا باشد؛
- پ) از خود بیگانگی روشنفکران و ایتلجنسیا بالا باشد؛
- ت) دعوا و تفرقه میان گروه‌های حاکم آشتی‌ناپذیر باشد؛
- ث) حکومت نتواند از عهده حل بحران مالی برآید.

چنانچه در بحث پیشین ذکر شد، افلاطون، ارسطو و مارکس معتقد بودند که فقر عامل اساسی انقلاب و بی‌ثباتی سیاسی است. دیدگاه مخالف آن توسط توکویل و بریتون ارائه شد که مدعی بودند جوامع به لحاظ اقتصادی برخوردار و پیشرفته ممکن است انقلاب را تجربه کنند. جیمز دیویس هم نهاد جالبی را ارائه داد. وی دریافت^(۴) که

جوامع هنگامی احتمال مواجهه با انقلاب را پیدا می‌کنند که به دنبال یک دوره افزایش توسعه و شکوفایی اقتصادی، سقوط سریع آن را تجربه کنند. وی مدعی شد که افزایش توسعه اقتصادی، انتظارات و فزون‌طلبی مردم را افزایش می‌دهد؛ سپس کاهش شدید و ناتوانی نظام در برآوردن و ارضاء این انتظارات و آرزوهای افزایش یافته، انقلاب را به بار خواهد آورد. (۵)

نظریه انقلاب گر Gurr

در تحلیل تد رابرت گر درباره انقلاب و بی‌ثباتی سیاسی، می‌توان دیدگاه وسیع‌تر و کامل‌تری را مبتنی بر همین اصول یافت. اهتمام عمده گر تبیین خشونت سیاسی بود که وی آن را به عنوان تمامی حمله‌های جمعی در یک جامعه سیاسی، علیه رژیم سیاسی، کنشگران آن - شامل گروه‌های سیاسی رقیب و فرمانبران - یا سیاست‌های آن تعریف می‌کرد. (۶) بنا به گفته گر، مردم به دلیل احساس «محرومیت» و «ناکامی» به خشونت سیاسی دست می‌زنند. و مدعی بود که احساس اختلاف میان آنچه مردم واقعا به دست می‌آورند و آنچه انتظار و آرزوی به دست آوردن آن را دارند، آنان را به سمت احساس محرومیت سوق می‌دهد. این برداشت اختلاف میان انتظارات و واقعیت به هنگامی امکان وقوع دارد که:

(۱) انتظارات همانند قبل باقی بمانند، اما دستاوردهای واقعی کاهش یابد؛

(۲) انتظارات بالا روند اما دستاوردهای واقعی ثابت بمانند؛

(۳) انتظارات برای مدتی همراه با دستاوردهای واقعی افزایش یابند، اما بعداً

دستاوردها کاهش یابد.

در هر صورت، شکاف میان انتظارات و دستاوردهای واقعی بیشتر می‌شود و از نظر

گر هر قدر شکاف بیشتر باشد، احتمال شرکت در خشونت سیاسی نیز بیشتر می‌شود.

حائز اهمیت است که دیویس تنها شکل سوم محرومیت را برای مشارکت افراد و

خشونت سیاسی ضروری و مهم می‌دانست.

گر بر خلاف دیویس معتقد است که ریشه‌ها و علل محرومیت نسبی تنها به عوامل

اقتصادی و مادی محدود نمی‌شود. مشارکت سیاسی، برداشت‌های منزلتی، رشد

شخصی، فرصت‌های سیاسی یا اقتصادی گروه‌های قومی و... از جمله علل احساس

محرومیت هستند. از نظر گر، برداشت و وضعیت ذهنی دارای اهمیت بیشتری هستند تا شرایط واقعی جامعه. وی مدعی است که ممکن است شخص، فقیر و غیر انقلابی باشد و یا ثروتمند و انقلابی. گر معتقد است که تبدیل شدن محرومیت به کنش علیه رژیم بستگی به دوام،^(۷) تطبیق پذیری،^(۸) گستره آن،^(۹) گرایش آن به سمت تعارض و شدت آن دارد. متغیرهای دیگری نیز وجود دارند که بنا به اعتقاد گر می‌توانند از تبدیل شدن محرومیت نسبی به خشونت سیاسی جلوگیری کنند و یا آن را تسهیل نمایند. این متغیرها عبارتند از:

- (۱) توانایی سرکوب از سوی حکومت: اگر از این توانایی به شکل کافی و با حجم بالا استفاده شود، می‌توان خشونت سیاسی را محدود و یا از آن اجتناب کرد.
 - (۲) نهادسازی: اتحادیه‌های کارگری، نظام حزبی، نظام قضایی کارآمد و... نیز می‌تواند خشونت سیاسی را آرام سازد و راه‌هایی برای حل محرومیت نسبی به گونه‌ای قابل اداره فراهم آورد.
 - (۳) در تاریخ معاصر خشونت، موضع کمونیست‌ها در جامعه، پیوند گروه‌های متخاصم با عوامل خارجی، جغرافیای طبیعی جامعه، شبکه حمل و نقل، جملگی عوامل «بالقوه» مهمی در خشونت سیاسی هستند.
 - (۴) مشروعیت رژیم نیز از نظر گر عاملی مهم است. از نظر وی اگر مشروعیت یک رژیم بالا باشد، سطح خشونت سیاسی کاهش می‌یابد و اگر مشروعیت پایین باشد، این سطح افزایش پیدا می‌کند.
- گر سه نوع خشونت سیاسی را از هم متمایز می‌سازد: آشوب، توطئه و جنگ داخلی. مقصود وی از آشوب، شورش‌های ضدحکومتی، درگیری‌های سیاسی، اعتصابات، تظاهرات، ضرب و جرح‌ها و سوءقصدهایی است که تا حدودی سازمان‌یافته و خودانگیخته هستند. منظور از توطئه، کودتا و جابجایی نخبگان است. تلاشها و اقدامات سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی شده مانند جنگهای چریکی، تروریسم، براندازی و حمله انقلابی علیه رژیم‌ها و سیاست‌های آنها، جنگ داخلی را تشکیل می‌دهند.
- به طور خلاصه، نظریه گر رهیافتی روان‌شناسانه در مطالعه انقلاب است. این نظریه علل انقلاب را در ذهن افراد پی می‌جوید. اختلاف میان خواسته‌های مردم و داشته‌های آنها به شکل‌گیری محرومیت منجر می‌شود که این امر به نوبه خود در تحت برخی

شرایط تسهیل کننده، ممکن است به پرخاشگری علیه رژیم تبدیل شود.^(۱۰) انتقادهای چندی از نظریه انقلاب گر به عمل آمده است: (۱) چنانکه زاگورین^(۱۱) اشاره کرده است، به سختی می توان گستره و شدت محرومیت نسبی را اندازه گرفت. با چه استانداردی می توان پایین یا بالا بودن محرومیت را اندازه گیری کرد؟ یک فرد چگونه می تواند مردمان مختلف را با ظرفیت های متفاوت همسازی با محرومیت با هم مقایسه کند؟

(۲) یک حالت ذهنی (محرومیت نسبی) چگونه به کنش تبدیل می شود؟ در این جا شکافی هست که جا دارد مدنظر قرار گیرد. در مقام بحث می توان فرض کرد که فرد مردم محرومیت نسبی خود را به پرخاشگری تبدیل می کنند، اما آنها در مجموع چگونه می توانند چنین کنند؟ هر نظریه معتبری باید دارای تبیین های زیربنایی باشد که نه تنها محرومیت نسبی را بیان کند و آن را به پرخاشگری پیوند دهد، بلکه نشان دهد که چگونه افراد به طور جمعی پرخاشگر می شوند.

(۳) سومین انتقاد که با انتقاد دوم در ارتباط است، این است که گر از تحلیل مناسب و مستقل ساختار عینی اجتماعی و اقتصادی جامعه، توان و جابه جایی قدرت و تعارض و تغییرات نظام سیاسی باز می ماند، وی این عوامل را تنها در ارتباط با محرومیت نسبی مدنظر قرار می دهد.^(۱۲)

(۴) همان گونه که استدلال تیلی (۱۹۷۸) قدرت مندانه نشان می دهد، نظریه گر عمدتاً به پرخاشگری علیه رژیم می پردازد؛ در حالی که استفاده رژیم از خشونت و قدرت سرکوب علیه مردم به میزان زیادی نادیده گرفته شده است.

(۵) بالاخره، نظریه گر اساساً در پی تبیین «چرایی» و نوع خشونت است و به «چگونگی» وقوع آن نمی پردازد. بدین ترتیب چنان که اندریول و هاپل^(۱۳) اشاره کرده اند «فرایند» (در این نظریه) مورد غفلت واقع شده است.

نظریه هانتینگتون درباره انقلاب

هانتینگتون از جمله عالمان سیاسی است که انقلاب را در ارتباط با نوسازی مدنظر قرار می دهند. اگر چه نوسازی خود مفهومی مبهم است و محتوا و اجزاء آن نیازمند تعریف دقیق هستند، از نظر هانتینگتون این امر نیروی عمده ای است که در جوامع بی

ثباتی می آفریند. (۱۴) هانتینگتون در تعریف خود، تنها تحولات بزرگی را که با استفاده از خشونت صورت می گیرد، انقلاب می داند. تحولات بزرگ از نظر وی عبارتند از: شهرنشینی، صنعتی شدن، آموزش و پرورش، بسیج سریع، گسترش سواد، گسترش امکانات ارتباطی و... وی معتقد است که چنین تحولاتی در جوامع به از جا کنده شدن اجتماعی جغرافیایی، تغییر گرایش فرهنگی، افزایش آگاهی سیاسی، بسیج سیاسی گروه‌های جدید، افزایش انتظارات و آرزوها و نیز افزایش تقاضاهای سیاسی و محدودیت نظام منجر می شود.

وی مدعی است که جوامع سنتی و مدرن آسیب‌پذیری کمتری در مقابل بی‌ثباتی و انقلاب دارند. جوامع سنتی از نظر هانتینگتون جوامع باثبات و برخوردار از تحولات بسیار تدریجی و جزئی هستند. در جوامع مدرن، حضور نهادهای اجتماعی - سیاسی و اقتصادی موثر، مانع از بروز تحولات بزرگ می شود. تنها جوامع در حال گذار به دلیل فقدان نهادهای قدرتمند، ممکن است گرفتار انقلاب شوند. هنگامی که یک جامعه سنتی، فرایند نوسازی را آغاز می کند، فاقد نهادهای قادر به جذب بی‌تعادلی‌ها - چرخش گرایش، از جا کنده‌گی، افزایش انتظارات و خواسته‌ها - است که با فرایند نوسازی - شهرنشینی، صنعتی شدن و... ایجاد شده‌اند. از نظر هانتینگتون، دو الگوی انقلاب را می توان از هم متمایز ساخت، یکی غربی و دیگری شرقی. در نوع غربی - انقلابهای فرانسه، روسیه و مکزیک - فروپاشی نهادهای سیاسی و دولت مستقر پیش از بسیج سیاسی و آغاز نظامی جدید تحقق می یابند. اما در نوع شرقی - انقلابهای چین و ویتنام - بسیج سیاسی و سازمان دهی، قبل از فروپاشی نظم کهن به وجود می آیند (۱۵). هانتینگتون نظریه خود را به طور اجمال چنین ارائه می دهد:

شهرنشینی باعث افزایش باسوادی، آموزش و پرورش و دسترسی به رسانه‌ها (عناصر تعیین کننده بسیج اجتماعی) می شود. تمامی این امور خواسته‌ها و انتظارات را افزایش می دهند که اگر برآورده نشوند، افراد و گروه‌ها را سیاسی می سازد. در فقدان نهادهای سیاسی قدرتمند و قابل انطباق این افزایش مشارکت به معنای بی‌ثباتی و خشونت است (۱۶) هانتینگتون در تحلیل نهایی، نظریه خود را به سه فرمول تقلیل می دهد:

توسعه اقتصادی = ناکامی اجتماعی
بسیج اجتماعی

ناکامی اجتماعی = مشارکت سیاسی
فرصت‌های بسیج

مشارکت سیاسی = بی‌ثباتی سیاسی
نهادینگی سیاسی

به نظریه انقلاب هانتینگتون انتقادات زیادی وارد شده است:

۱) زیگلمین^(۱۷) و زاگورین^(۱۸) مدعی شده‌اند که این فرمولها بسیار ساده و غیردقیق هستند و مفاهیم نیز مبهم می‌باشند و نیاز به تعریف دقیق و روشنی دارند. مقصود از بسیج اجتماعی، توسعه اقتصادی، ناکامی اجتماعی و جوامع سنتی در حال گذار و مدرن چیست؟ شاخص‌های این مفاهیم چیست و چگونه می‌توان آنها را اندازه‌گیری کرد؟ به عنوان مثال چگونه می‌توان ناکامی اجتماعی را اندازه‌گیری کرد؟ چگونه یک فرد می‌تواند دریابد که یک جامعه از نهادینگی سیاسی مؤثر و توانایی برخوردار است؟ این مشکلات ما را به دومین انتقاد هدایت می‌کند.

۲) به نظر می‌رسد که هانتینگتون در سفسطه یک این همان‌گویی گرفتار آمده باشد. متغیرهای وابسته و مستقل وی می‌توانند شاخص‌هایی برای یکدیگر باشند. به عنوان مثال چه زمانی می‌توان دانست که نظام سیاسی فاقد نهادهای قدرتمند است. هنگامی که خشونت سیاسی و انقلاب واقع شود می‌توان ادعا کرد که نظام سیاسی فاقد نهادهایی قدرتمند است. نهاد قدرتمندی که قرار بود احتمال وقوع انقلاب را اندازه‌گیری کند، خود با وقوع انقلاب منجمد می‌شود. این استدلال به وضوح «دوری» است که در آن هیچ معیار مستقلی وجود ندارد تا محققان به مدد آن وقوع انقلاب را پیش‌بینی کنند.

۳) در حالی که می‌توان با هانتینگتون در خصوص مداخله وسیع‌تر توده‌ها در انقلاب توافق داشت، هنوز روشن نیست که چگونه بخش عظیمی از توده‌ها مانند روشنفکران، بورژواها و اشراف که از طریق فرایند نوسازی در رژیم کهن مشارکت داشتند، به مقابله با آن و حمایت از انقلاب برمی‌خیزند.

۴) بالاخره، هانتینگتون اصلاً روشن نساخته است که چرا باید دو الگوی انقلاب وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد که وی برای حل تعارض میان نظریه خود و تعدادی از واقعیت‌های تاریخی که با آن هم‌خوانی ندارند، دو نوع و الگو از انقلاب را پیشنهاد می‌کند. چنان‌که پیش از این اشاره شد، از نظر هانتینگتون، بسیج اجتماعی باید پیش از

فروپاشی نظم کهن تحقق یابد، اما از آنجا که تعدادی از انقلاب‌ها این گونه نبوده‌اند، وی به گونه‌ای توجیه ناپذیر، مدل دو نوع انقلاب را ابداع و ارائه می‌دهد.

نظریه انقلاب تیلی

تیلی یکی از نظریه‌پردازان کنش جمعی است که انقلاب را تنها به عنوان یک نوع کنش جمعی که ممکن است از مسالمت‌آمیز تا خشونت بار امتداد داشته باشد، مدنظر قرار داده است. از نظر وی در کنش جمعی هیچ چیز ذاتی وجود ندارد که آن را نیازمند انجام خشونت سازد. در واقع وی مدعی است که کنش جمعی و انقلاب در بدو امر خشونت بار نیستند؛ کنش و رفتار دولت است که آن را خشونت بار می‌سازد. تیلی (برخلاف بریتون) انقلاب را پدیده‌ای «غیرعادی» یا بیماری نمی‌داند که نیازمند برخورد آسیب شناسانه باشد. بلکه وی آن را حادثه‌ای حاد (اما نه به لحاظ کیفی متفاوت) و نادر اما عادی در فرایند سیاسی می‌داند.

برای بیشتر نظریه‌پردازان تکثرگرای گروه‌های ذی نفع و نیز تیلی^(۱۹) گروه، مفهومی مهم قلمداد می‌شود. کنش‌ها و فراکنش‌های گروهی در فرایند سیاسی جامعه، موضوع مرکزی در نظریه کنش جمعی تیلی هستند. برخلاف نظریه‌پردازان پیشین که عمدتاً به ساختارها و شرایط تسهیل کننده یا بازدارنده انقلاب‌ها می‌پرداختند، تیلی بیشتر به فرایندهای سیاسی آنی‌تری که ممکن است در تسهیل انقلاب یا ممانعت از آن نقش مثبت یا منفی داشته باشند اهتمام می‌ورزد. اجزاء عمده تشکیل دهنده کنش جمعی از نظر تیلی عبارتند از:

- (۱) منافع: دستاوردها یا ضررها در فراکنش‌های گروهی؛
- (۲) سازمان: ترتیب بازیگران و واحدها که به مستقیم‌ترین صورت بر توانایی گروه در اقدام برطبق منافع خود تأثیر می‌گذارد؛
- (۳) بسیج: فرایندی که به واسطه آن یک گروه به کنترل جمعی بر منابع لازم برای کنش دست می‌یابد. نیروی کار، اسلحه، کالاها، آراء، شرایط جغرافیایی و... منابع را تشکیل می‌دهند؛
- (۴) فرصت‌ها: رابطه‌ای که یک گروه با محیط خود دارد، تغییر در گروه یا محیط یا در رابطه میان آنها ممکن است امکانات جدیدی را برای افزایش منافع فراهم آورد و یا این منافع را در معرض خطر قرار دهد؛
- (۵) کنش جمعی: وارد شدن مردم در کنشی همراه با یکدیگر به منظور تأمین منافع

مشترک خود، کنش جمعی از ترکیب متغیر منافع، سازمان، بسیج فرصت حاصل می‌آید. بدین ترتیب، میزان، شدت، جهت‌گیری و گستره کنش جمعی توسط قدرت گروه، نیروی سازمانی آن، بسیج آن، فرصت‌های قابل دسترس برای آن در حال حاضر و تهدیداتی که در مقابل منافع قرار دارند، تعیین می‌شود.

جامعه سیاسی (polity) نیز یکی دیگر از مفاهیم مهم در نظریه کنش جمعی تیلی است که در اینجا باید از آن یاد کرد. اجزاء عمده جامعه سیاسی عبارتند از: جمعیت، حکومت، یک یا چند مدعی قدرت - یا از اعضاء گروه حاکم و یا خارج از آن - و نیز ائتلافی از این گروه‌ها.

الف. جمعیت: بنا به تعریف ساده، گروهی است با ساختار و باور مشترک؛ حکومت: متشکل از گروه‌هایی است که منابع مهم را در کنترل و نیروی اجبار را در انحصار خود دارند و واجد برنامه‌ای برای عمل هستند؛

ج. گروه‌های مدعی قدرت: حداقل بر دو نوعند: یکی چالشگران که گروه‌هایی هستند که می‌کوشند در نظام وارد شوند و دیگری آنهایی که داخل نظام هستند و برای کنترل منابع و قدرت با یکدیگر رقابت می‌کنند؛

دائلاف: ترتیب خاصی از این گروه‌ها برای یک دوره و در جهت منافع مشترک است. تیلی همچنین دو نوع کنش جمعی را از هم متمایز می‌سازد: گروه‌های اجتماعی که نسبتاً غیررسمی، سنتی و سازمان‌نایافته هستند و گروه‌های تأسیسی که نسبتاً رسمی، سازمان‌یافته، عقلانی و مدرن هستند.

از نظر تیلی کنش جمعی *تصادفی* یا *معمولاً ندرگهخته*، امری نادر است یا اصلاً وجود ندارد. به طور کلی از نظر تیلی خشونت جمعی، اغلب مدعیان جدید قدرت و گروه‌های در حال زوال را به خود مشغول می‌دارد و در نتیجه معمولاً حول ورودی‌های سیاست شکل‌گیری یعنی در مواردی که گروهی می‌خواهند وارد جامعه سیاسی شوند یا گروهی در شرف کنار گذاشته شدن از جامعه سیاسی است، مطرح می‌شوند.^(۲۰) تیلی، وضعیت انقلابی را از پیامد انقلاب متمایز می‌سازد. تیلی با اقتباس از تروتسکی^(۲۱) مدعی است که یک وضعیت انقلابی هنگامی وجود دارد که بیش از یک بلوک به شکل مؤثری نسبت قابل ملاحظه‌ای از دستگاه دولتی را در اختیار داشته باشد، دستگاهی که پیش از این توسط یک جامعه سیاسی واحد و دارای حاکمیت واحد کنترل می‌شد. وی این وضعیت

را حاکمیت چندگانه می‌نامد و سه علت آنی را برای وقوع آن بیان می‌کند: (۱) به وجود آمدن مدعیان قدرت یا ائتلافی از مدعیان که ادعاهای بدیل و فراگیری در خصوص کنترل دستگاه دولتی - که در حال حاضر در اختیار یکی از اعضاء جامعه سیاسی است - دارند؛ (۲) گردن سپردن بخش قابل توجهی از جمعیت به این ادعاها؛^(۲۲) (۳) ناتوانی یا بی‌میلی ماشین دولتی در سرکوب ائتلاف بدیل و یا گردن نهادن به ادعاهای آنها؛^(۲۳)

وی پیامد انقلابی را به سادگی به عنوان سلطه یافتن یک دسته از صاحبان قدرت بر سایرین تعریف می‌کند. قدرت در این جا ممکن است قدرت بر ابزار تولید، نمادها و حکومت‌ها باشد. تیلی مدعی است که ممکن است یک وضعیت انقلابی وجود داشته و پیامد انقلابی وجود نداشته باشد.^(۲۴) و نیز ممکن است یک پیامد انقلابی وجود داشته و وضعیت انقلابی وجود نداشته باشد.^(۲۵)

انقلاب تمام عیار به عنوان وضعیتی تعریف می‌شود که در آن میزان بالایی از اختلاف میان چالش‌گران و حاکمان وجود دارد و با انتقال شدید قدرت همراه است؛ جنگ داخلی به شرایطی اطلاق می‌شود که وضعیت انقلابی متوسط تا بالا با انتقال قدرت متوسط تا بالا همراه می‌شود؛ در قیام، وضعیت انقلابی متوسط تا بالا با انتقال قدرت پایین تا متوسط همراه می‌باشد؛ و هنگامی که کودتا مدنظر قرار گیرد، وضعیت انقلابی پایین تا متوسط با انتقال قدرت پایین تا متوسط همراه می‌باشد.^(۲۶)

استن تیلور^(۲۷) از جدول شماره (۱) برای سازمان بخشی و خلاصه کردن اطلاعات استفاده کرده است.

ایرادات چندی نیز به نظریه کنش جمعی تیلی وارد شده است:

(۱) تیلی به امکان خود انگیخته بودن کنش جمعی اعتقاد ندارد. اما همان‌گونه که اندرولی و هاپل^(۲۸) ادعا کرده‌اند، تاریخ تعداد زیادی از کنش‌های جمعی سازمان یافته را ثبت کرده است.

(۲) تیلی به نقش نخبگان در کنش جمعی توجهاتی نشان داده است، اما وی به عنوان یک نظریه‌پرداز کنش جمعی «توده‌ای» مطمئناً نقش برجسته نخبگان را در (تعیین) گستره، جهت و شدت خشونت جمعی نادیده گرفته است. سرکوب نخبگان، توطئه نخبگان و کودتا جملگی عوامل مهمی هستند که ممکن است بر خشونت جمعی سبقت بسته و یا به دنبال آن بیایند و نیازمند آن هستند که در هر نظریه خشونت جمعی مورد

توجه خاص تری قرار گیرند.

(۳) نظریه پردازان خشونت جمعی از جمله تیلی معمولاً در نظریات خود در خصوص کنش جمعی بیشتر از آن که به «چرایی» وقوع خشونت جمعی توجه کنند، توجه خود را در بذل «چگونگی» آن می کنند.

(۴) مسأله علیت با انتقاد سوم در ارتباط است. از آنجا که تیلی بیشتر به وضعیت انقلابی و حاکمیت چندگانه (ظهور مدعیان قدرتی با ادعاهای فراگیر، بسیج گروههای جدید، حمایت مردمی، از میان رفتن کنترل حکومت بر انحصار نیروهای سرکوب و...) توجه دارد، به سؤالاتی از قبیل این که «چرا» مدعیان قدرت ظهور می کنند، «چرا» حکومت باید قدرت سرکوب را از دست بدهد، و... پاسخ نمی دهد.

چنانکه تیلور^(۲۹) مطرح کرده است، وضعیت انقلابی از نظر تیلی با این عوامل تعریف می شود، اما سؤال اصلی این است که چرا این عوامل به روی صحنه ظاهر شده اند.

وضعیت های انقلابی، پیامدهای انقلابی و نوع خشونت جمعی

نوع انقلاب	میزان استقلال قدرت	میزان ائتلاف در رژیم جدید	میزان شکاف در وضعیت انقلابی
انقلاب تمام عیار	انبوه	هیچ، بسیار اندک	متوسط تا زیاد
انقلاب تمام عیار/	زیاد	اندک	
جنگ داخلی	متوسط تا بالا	نسبتاً وسیع	
جنگ داخلی / قیام	اندک	وسیع	
قیام	بسیار اندک	بسیار وسیع	
کودتا/ جنگ داخلی	متوسط تا زیاد	هیچ، بسیار اندک، اندک	اندک تا متوسط
کودتا	اندک	نسبتاً وسیع، وسیع	

مأخذ:

به بیان دیگری علل ظهور مدعیان قدرت چیست و چرا بخش قابل توجهی از مردم حمایت خود را به این مدعیان قدرت منتقل می‌سازند و...؟^(۳۰)

(۵) در ارتباط با انتقاد چهارم، مسأله تغییر نگرش گروهها (چالشگرانی که خواستار ورود به جامعه سیاسی هستند) نسبت به جامعه سیاسی وجود دارد: چرا برخی از گروهها از ابتدا انقلابی و برخی دیگر اصلاح طلب هستند؛ و نیز چرا جامعه سیاسی گاه ورود یکی از گروهها را به جامعه سیاسی رد می‌کند و ورود دیگری را رد نمی‌کند.

(۶) چنانکه گلدستون ابراز داشته است^(۳۱) اندازه‌گیری بسیاری از متغیرها و عواملی که تیلی برای وجود حاکمیت چندگانه مهم دانسته است، امری دشوار است، به عنوان مثال:

اندازه‌گیری حجم تعارض و منابع تمامی گروههای رقیب بسیار دشوار است.

چنانکه در مورد ایران، مورخان به این نتیجه رسیده‌اند که در دوره پهلوی، تعارضات بین...

نظریه انقلاب جانسون

چالمرز جانسون یکی از شخصیت‌های سنت کارکردگرایانه است که کوشیده از تحلیل نظام سیاسی برای تبیین وقوع انقلاب در جوامع استفاده کند. وی^(۳۲) از انقلاب چنین برداشتی دارد؛

خشوتی که به سمت یک یا چند هدف ذیل هدایت شده باشد: تغییر حکومت (اعضاء و رهبری) تغییر رژیم (شکل حکومت و توزیع قدرت سیاسی) یا تغییر جامعه (ساختار اجتماعی، نظام کنترل بر مالکیت و سلطه طبقاتی، ارزشهای مسلط و مانند آن). وی با بهره‌گیری از شیوه تحلیل ساختاری-کارکردی، نظریه خود را با بیان ویژگیها و پیش شرطهای یک جامعه «عادی» «کارکردی» و باثبات آغاز می‌کند. برای آنکه یک جامعه کارکردی آرام داشته باشد، اجماع در مورد ساختار ارزشی، اهدافی که باید برآورده شوند و ابزار رسیدن به این اهداف ضرورت دارد. ترویج و حفظ این اجماع، کارکرد اصلی نظام اجتماعی^(۳۲) در جوامع است. نظام اجتماعی ممکن است از سرکوب و یا دیگر ابزار برای حفظ یا حمایت از نظم و وضعیت موجود استفاده کند. وقوع انقلاب از نظر جانسون شاخصی برای ناتوانی در انجام کارکرد و حفظ اجماع و تعادل در جوامع است.

چنانکه پیش از این ذکر شد، ارزشها در تحلیل جانسون از جوامع از اهمیت به سزایی

برخوردار هستند. وی معتقد است که ارزشها وضعیت و محیط اعضاء جامعه را تبیین و تعریف می‌کنند و نیز هنجارهایی را به وجود می‌آورند که رفتار افراد را تنظیم می‌کنند. هر قدر که اعضاء جامعه بیشتر در ارزشها با هم شریک باشند، نظام اجتماعی کارکرد آرام‌تری خواهد داشت اما هنگامی که ارزشها بنا به هر دلیل دیگر ویژگی مشترک اکثریت جمعیت نباشند، نظام اجتماعی «کژکارکرد» خواهد شد.

دلیل اهمیت ارزشها یا رابطه ارزش - محیط - این است که ارزشها، بنا به تعریف دربردارنده هنجارها و نقشها و دلیل وجود مستمر یک مجموعه هستند. هنگامی که این‌گونه ارزشها دیگر نتوانند محیط را تبیین کنند، نظام اجتماعی وارد دوره‌ای از مشکلات بزرگ خواهد شد.

جانسون^(۳۳) چهار منبع تحول را که ممکن است به از میان رفتن اجماع منجر شوند، شناسایی می‌کند:

- (۱) ارزش برونژاد، مانند معرفی نظام اعتقادی و ایدئولوژی جدید از بیرون؛
- (۲) ارزش درونژاد، مانند ظهور و تولید یک ایده جدید از داخل جامعه؛
- (۳) برونژاد محیطی، مانند شکست در جنگ یا ورود تکنولوژی جدید؛ و
- (۴) درونژاد محیطی، مانند رشد جمعیت و قیمت غذاها.

جانسون مدعی است که نظامهای اجتماعی معمولاً توانایی سازگاری و انطباق با تحولات فوق را دارند، اما اگر این تحولات بسیار سریع و ورای ظرفیت ساز و کار تطبیق پذیری نظام باشد، ممکن است پیامد امر، «کژکارکردی چندگانه» باشد.

کژکارکردی هنگامی به وقوع می‌پیوندد که تغییرات حاصله بیش از حد توان فرایندهای تطبیق‌پذیر و سازگاری نظام باشد. اگر با اقداماتی قاصدانه و عامدانه برای ایجاد تعادل مجدد با کژکارکردی برخورد نشود با تاثیرات روبه گسترش تغییر گرایش و اعتراض در جامعه، این امر تشدید می‌شود. در این نقطه کنش نخبگان حائز اهمیت است.

جانسون مدعی است که در مرحله «کژکارکردی چندگانه» کنش نخبگان اهمیت زیادی برای پیامد چنین تضادی دارد. اگر نخبگان از توانایی و درایت کافی برای آغاز سیاستهای اصلاح‌گرانه برخوردار باشند، این امر می‌تواند نظام اجتماعی را مجدداً با زمان همراه سازد، کژکارکردی را مرتفع سازد و بدین ترتیب تعادل را حفظ کند. اما

جانسون مدعی است که اتکاء نخبگان به سرکوب برای متعادل ساختن مجدد نظام و حفظ نظم به «رکود قدرت» و از میان رفتن اقتدار منجر می‌شود. وی معتقد است که ناخشنودی نخبگان عامل مهمی برای خلق وضعیت انقلابی است. بدین ترتیب کژکارگری مضاعف به علاوه ناکارآمدی نخبگان - رکود قدرت، از میان رفتن اقتدار، ناخشنودی - به وضعیت انقلابی منجر می‌شود.

با وجود این، برای تبدیل شدن این وضعیت به انقلاب واقعی، وجود یک جزء سوم نیز ضرورت دارد. جانسون این عامل را «بخت» (Fortune) می‌نامد. وی سه نوع بخت یا زمینه‌ساز را مشخص می‌سازد:

الف) کاهش یا از میان رفتن وفاداری بخشی از ارتش به نخبگان حاکم به دلیل رابطه ارتش با جامعه وسیع‌تر، ناراحتی و نارضایتی در مورد معیارهای ارتقاء مقام، منزلت و...؛
ب) ظهور این باور در میان گروه‌های مخالف که می‌توانند ارتش و نخبگان را شکست دهند؛

ج) شکست ارتش در جنگ.

مدل انقلاب جانسون را می‌توان بدین‌گونه خلاصه کرد: نظام اجتماعی غیرمتعادل (به دلیل ناتوانی ساز و کار سازش دهنده) + تحولات جدید (ارزش درونزاد / بیرونزاد و تحولات محیطی) کژکارکردی مضاعف؛ کژکارکردی مضاعف + ناکارآمدی نخبگان (رکود قدرت، از میان رفتن اقتدار و ناخشنودی) = وضعیت انقلابی؛ وضعیت انقلابی + بخت (از میان رفتن وفاداری، یک باور جدید و شکست نظامی) = انقلاب. به بیان دیگر کژکارکردی مضاعف + ناکارآمدی نخبگان + بخت = انقلاب. جانسون برای بررسی انواع انقلابها، یک گونه‌شناسی را مبتنی بر چهار معیار ارائه می‌دهد: الف) اینکه آیا فعالیت انقلابی متوجه حکومت، رژیم یا جامعه است؛ ب) چه کسانی در فعالیت‌های انقلابی مشارکت می‌جویند؛ نخبگان، توده یا هر دو؛ پ) اهداف و آماج سیاست انقلابی چیست؛ اصلاح، تغییر در روابط، مالکیت، ملت‌سازی و... و د) آیا جنبش، خود انگیخته است یا تعمدی و سازمان یافته. جانسون براساس این معیارها شش نوع انقلاب را معرفی می‌کند:

۱) ژاکری: شورشهای روستاییان که مبتنی بر رنج‌هایشان است و متوجه نخبگان محلی است. شورش معمولاً براساس اقتدار سنتی - کلیسا، پادشاه و غیره صورت

- می‌گیرد و مشروعیت رژیم را مورد چالش قرار نمی‌دهد. مثال: شورش پوگاجف در روسیه ۱۷۷۵-۱۷۷۳.
- (۲) شورشهای هزاره‌ای: این شورشها مشابه ژاکری هستند به استثناء آنکه با اعتقاد به امداد گرفتن از یک مسیحای زنده، حمله خود را متوجه رژیم می‌سازند. مثال انقلاب فلورنتین به رهبری ساونارولا در سال ۱۴۹۴.
- (۳) شورشهای آنارشستی: عکس‌العملی در مقابل تحولات چشمگیر جدید و توسعه با دید بازسازی یک نظم کهن آرمانی، مثال: زیارت رحمت (Pilgrimage of Grace).
- (۴) انقلاب ژاکوبینی - کمونیستی: این انقلاب حمله خود را متوجه حکومت، رژیم و جامعه می‌سازد و از جمله نادرترین انواع انقلاب است. تنها در یک دولت بسیار متمرکز با یک نظام ارتباطی خوب امکان وقوع دارد و در پی ایجاد نظمی جدید است. مثال: انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه.
- (۵) کودتای توطئه‌آمیز: تلاش گروه کوچکی از نخبگان برای به دست آوردن و استفاده از دستگاه دولتی برای ایجاد تحولات اجتماعی رادیکال در جامعه. مثال: انقلاب ناصر در مصر.
- (۶) قیام‌های توده‌ای مسلحانه: به عنوان پدیده‌ای قرن بیستمی، برنامه و راهبرد گروه خاصی از نخبگان برای شرکت دادن توده‌ها در جنگ‌های چریکی با الهام از ایدئولوژیهای ناسیونالیستی و کمونیستی است. مثال: چین و الجزایر^(۳۲)
- انتقادهای وارده بر مدل جانسون را می‌توان چنین خلاصه کرد:
- (۱) جانسون مانند دیگر کارکردگرایان از بسیاری مفاهیم و واژه‌هایی که به سختی قابلیت عملیاتی شدن و تطبیق با جهان واقعی را دارند استفاده می‌کند. برای یک محقق شناسایی ارزش‌ها، هنجارها و منزلتهای به لحاظ عملی مناسب در یک جامعه یا اندازه‌گیری و عملیاتی کردن بی‌تعادلی، کژکارکردی و هم‌زمانی در میان اجزای یک نظام اجتماعی امری دشوار است، چنانکه زاگوزین^(۳۵) اشاره می‌کند:
- (جانسون) با قرار گرفتن در اوج یک نظریه عام، از این خطر اجتناب نکرده است که پیشنهادهای بنیادی وی چنان گسترده شوند که از درون تهی گردند و بدین ترتیب نتوانند لازم و ملزوم‌های انضمامی را که توسط آنها کفایتشان مورد آزمون قرار می‌گیرد، در برگیرد.

۲) چنانکه تیلور اشاره می‌کند،^(۳۶) تمایز میان نظام اجتماعی متعادل و غیرمتعادل، روشن و واقعگرایانه نیست. یک نظام اجتماعی دارای کارکرد کامل و با هم زمانی میان اجزا هرگز وجود نداشته است و شاید هیچگاه در جهان واقعی تحقق نیابد. جوامع پیوسته در وضعیت تنش مضاعف و کژکارکردی هستند. وقوع انقلاب را نمی‌توان براساس نوع نظام اجتماعی، اعم از متعادل یا نامتعادل تعیین کرد. اگر نظامی کاملاً با ثبات باشد، هیچ شانس برای انقلاب وجود ندارد و در غیر این صورت وجود دارد. برای ارزیابی احتمال وقوع انقلاب، آنچه اهمیت بیشتری دارد میزان و مقدار عدم تعادل در نظام اجتماعی است.

۳) جانسون به مانند بسیاری دیگر از کارکردگرایان ساختاری از چون و چرای این همان گویی درامان نمانده است. از یک سو می‌توان انقلاب را به منزله تائیدی بر کژکارکردی مضاعف و عدم همزمانی میان اجزای نظام اجتماعی دانست؛ از سوی دیگر وجود کژکارکردی مضاعف را نیز می‌توان تائیدی بر (احتمال) انقلاب قلمداد کرد. بدون ارائه برخی شاخصهای تجربی و آزمون‌پذیر، استدلال دوری - این همان گویی - قادر به نجات دادن این نظریه نیست.

۴) ابطال‌پذیری نیز اشکال منطقی دیگری است که به نظر می‌رسد جانسون در نظریه انقلاب خود نتوانسته است از آن دوری جوید. چنانکه کارل پوپر (۱۹۵۹) به تفصیل گفته است، برای اینکه نظریه‌ای جایگاه «علمی» بیابد، ابطال‌پذیری - قابلیت آزمون تجربی و ابطال - شرط لازم آن است. چنانکه پیش از این اشاره شد، «بخت» جزء مهمی در مدل جانسون است. اما به نظر می‌رسد که «بخت» نظریه را از ابطال‌پذیری ایمن می‌سازد. مهم نیست که در جهان واقعی چه روی می‌دهد، این نظریه همچنان غیرقابل ابطال است چرا که اگر انقلاب به وقوع پیوندد می‌توان مدعی شد که وقوع آن به مدد «بخت» بوده است و اگر به وقوع نپیوندد همچنان می‌توان مدعی شد که فقدان «بخت» عامل عدم تحقق آن بوده است. روشن است که در تحت هیچ شرایطی نمی‌توان این نظریه را باطل کرد.

۵) اگر چه جانسون شش نوع انقلاب را از هم متمایز می‌سازد، نمی‌تواند به شکل موفقیت‌آمیزی بدین سوال پاسخ دهد که چرا شش نوع انقلاب وجود دارد و باید وجود داشته باشد و کدام متغیرهای اصلی باعث بروز این شش نوع می‌شوند. از مجموع آن چه گفته شد، می‌توان به این نتیجه رسید که به رغم آن که هر یک از

دانشمندان علوم اجتماعی کوشیده‌اند با توجه به نقاط ضعف نظریه‌پردازی‌های پیش از خود در مورد انقلاب، به نظریه مطلوب‌تری برسند، اما ماهیت پیچیده این پدیده اجتماعی در کنار محدودیت‌های کم و بیش موجود در روش‌های مورد استفاده در علوم اجتماعی باعث شده که هر یک از اندیشمندان برخی از ابعاد انقلاب را نبینند و بر برخی از ابعاد آن بیش از حد لازم تکیه کنند. می‌توان گفت هر یک از نظریه‌ها به مثابه نورافکنی هستند که محدوده‌ای از پدیده مورد مطالعه را روشن می‌کنند و سایر ابعاد آن را در تاریکی قرار می‌دهند. نظریه‌های انقلاب مانند سایر نظریه‌ها چشم اندازی هستند که از منظر آن‌ها می‌توان به انقلاب نگریست اما هرگز نمی‌توان انتظار داشت که این چشم انداز محدود بتواند ما را به دیدن همه وجوه پدیده قادر سازد.

پی‌نوشت

- ۱- برای آشنایی بیشتر رجوع شود به:
 Norman Wintrop Marx, *Lenin and Modern Revolutions*, Taylor, *Social Science and Revolutions*; and Goldstone, *Revolutions*.
- 2) Alexis de Tocquevill, *Memoirs, Letters, and Remains of Alexis de Tocquevill* (London, 1865), P. 123.
- 3) Crane Brinton, *The Anatomy of Revolution*, (New York, 1968)
- 4) James Davis, *Toward A Theory of Revolution*, *American Sociological Review*, vol. 27, No. 1, Feb. 1962.
- 5) Davis, *Ibid*.
- 6) Tel Robert Gurr, *Why Men Rebel*, (Princeton, N.J. Princeton University Press, 1970).
- ۷- به معنای بقاء زمانی یا مدت زمان وجود داشتن یک نظام سیاسی
- ۸- به معنای عکس‌العمل قابل اداره به تغییرات؛ نظام سیاسی دارای ویژگی‌های دموکراتیک یا اقتداری پایدار دوام بیشتری دارد.
- ۹- بدین معنا که آیا ارزشها و نظام باورها خشونت سیاسی را تایید و توجیه می‌کنند و آیا پیروزی امکانپذیر است یا نه. سوده‌مندی خشونت سیاسی
- ۱۰- برای مروری بر نظریه‌های روان‌شناسانه و روانشناسانه - اجتماعی انقلاب رجوع شود به:
 Geschwender, *Explanation in the Theory of Revolutions and Social Movements*, Taylor, *Social Revolutions*; Zagorin, *Theories of Revolution in Contemporary Historiography*; and Stone, *Theories of Revolution*.
- 11) Perez Zagorin, *Theories of Revolution in Contemporary Historiography*, Political

Science Quarterly 88: 1(March 1973):PP.

12) Zagorin, *Ibid.*

13) S. Andriole and G. Hoppole, *Revolution and Political Instability* (New York: St. Martin's press, 1984.)

۱۴- چنانکه تیلور (۱۹۸۴) اشاره می کند، از نظر هابنتگتون، مدرنیسمیون دارای اجزائی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. مدرنیسمیون به لحاظ اقتصادی، با شهرنشینی، صنعتی شدن و گسترش آموزش و پرورش در ارتباط است، به لحاظ اجتماع با بسیج اجتماعی، شکست یا زوال وابستگی های سنتی قدیمی و جایگزینی آنها با پیوندهای جدید و نگرشهایی مرتبط با تغییر و گسترش توانایی های تولیدی افراد و گروهها در جامعه ارتباط دارد؛ و به لحاظ سیاسی با تغییرات سیاسی، تغییرات لازم برای گذراندن جامعه سیاسی سنتی به یک جامعه سیاسی مدرن در ارتباط است.

۱۵- برای مروری بر دیدگاه هابنتگتون درباره انقلاب رجوع شود به:

Taylor, *Social Science and Revolutions*; Goldstone, *Revolution*; Tilly, *From Mobilization to Revolution*.

16) Samuel P. Huntington, *Political Order in Changing Societies*, (New Haven: Yale University Press, 1968).

17) K. Sigelman, *Understanding Political Instability: An Evaluation of the Mobilization: Institutional, Rational Approach*, *Comparative Political Studies*, 12 (July 1979): PP.205-28.

18) Zagorin, *Ibid.*

19) J.A. Goldstone, *Theories of Revolution: The Third Generation*, *World Politics*, 32, PP. 425-53. April, 1980

20) Andriole, *Ibid.*

21) Leon Trotsky, *History of Russian Revolution*. 2 Vols. (London: Gollancz, 1965).

۲۲- این امر بیشتر هنگامی به وقوع می پیوندد که حکومت نتواند به وظایف خود عمل کند و یا هنگامی که به طور غیر منتظره فراتین و مقررات جدیدی را اعمال و تحمیل کند که برای منافع مردم مقصور باشد.

۲۳- این امر اغلب به دلیل تغییر سریع در توازن منابع میزکون، شکست خوردن در جنگ یا مداخله خارجی صورت می گیرد.

۲۴- این وضعیت هنگامی به وقوع می پیوندد که حکومت مستقر به شکل مونی جانشگرانی را که ادعایی کاملاً فواگیر دارند سرکوب کند.

۲۵- این وضعیت هنگامی به وقوع می پیوندد که تحولات تدریجی باعث از جا کنده شدن یک دسته از صاحبان قدرت توسط دسته دیگر شود.

۲۶- برای آشنایی تفصیلی با دیدگاه تیلی درخصوص انقلاب رجوع شود به:

Taylor, *Social Science and Revolutions*; Andriole and Hoppole, *Revolution and Political Instability*; Goldstone, *Revolution*; and Skocpol, *States and Social Revolutions*.

27) *Ibid.*

28) Stan Taylor, *Social Science and Revolutions*. (New York: St. Martin's Press, 1984).

29) Andriol, *Ibid.*

30) Taylor, *Ibid.*

31) Goldstone, *Ibid.*

32) C. Johnson, *Revolutionary Change* (Boston, 1966).

۳۳- برای آشنایی بیشتر با دیدگاه جانسون درخصوص انقلاب رجوع شود به:

Zagorin, *Theories of Revolution in Contemporary Historiography*; Taylor, *Social Science and Revolutions*; and Hagopian, *the Phenomenon of Revolution*.

34) Johnson, *Ibid.*

جانسون مدعی است که نظام اجتماعی متشکل از کتشیها (نقشهای) است که توسط منزلتها ایفا و توسط هنجارها هدایت می‌شوند. نقشها، وظائف و حقوقی هستند که در اجتماع مورد شناسایی قرار گرفته‌اند و مورد شناسایی قرار گرفته، (به افراد) اجازه می‌دهند تا رفتار خود را تعیین کنند و نسبت به رفتار دیگران جهت‌گیری نمایند.

35) Zagorin, *Ibid.*

37) Taylor, *Ibid.*



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی